

تحلیل جامعه‌شناختی نظام سیاسی استبدادی در دوران پهلوی

سیدسیاوش موسوی رکعتی^۱

چکیده

در این پژوهش کیفی، که با روش پارادایمی - هنرمنوتیکی تهیه شده، سعی شده است تا به این پرسش پاسخ داده شود که، کدام پارادایم‌ها باعث بازتولید نظام سیاسی استبدادی در دوران پهلوی شدند؟ که برآیند آن بدین قرار شد؛ پهلوی اول، با پارادایم کودتای ۱۲۹۹ ش، شروع شد. با پارادایم اسکان اجباری، تثبیت شد و با پارادایم پوشش اجباری، به اوج خود رسید. اما سرانجام با پارادایم نخبه‌کشی رو به انحطاط رفت. زیرا با پارادایم کودتا، زمینه تحت‌الحمایگی ایران، رقم خورد. با پارادایم اسکان اجباری، نیمی از جمعیت ایلیاتی ایران از بین رفت. با پارادایم پوشش اجباری، زنان ایرانی خانه‌نشین شدند. سرانجام با پارادایم نخبه‌کشی، مانع چرخش قدرت در جامعه شد. پهلوی دوم نیز با پارادایم کودتای ۱۳۳۲ ش، قدرتش را تثبیت نمود. با پارادایم اصلاحات ارضی، ترکیب جمعیتی ایران را به هم ریخت. با پارادایم نظام تک‌حزبی، اقدامات آمرانه را رقم زد. سرانجام با پارادایم نخبه‌کشی، زمینه فروپاشی خود را فراهم آورد. زیرا با پارادایم کودتا، استعمارگرایان و سلطنت‌طلبان، به منافع خود رسیدند. با پارادایم اصلاحات ارضی، تحول جامعه، نتیجه‌ای جز آوارگی مردم در شهرها را نداشت. با چهار برابر شدن قیمت نفت، به صورت رسمی نظام تک‌حزبی اعلام نمود. اما سرانجام با پارادایم اقدامات آمرانه و نخبه‌کشی زمینه سقوط خود را فراهم آورد. در مجموع پدر و پسر، با پارادایم‌هایی همانند، پارادایم کودتا، پارادایم اسکان اجباری، پارادایم پوشش اجباری، پارادایم اصلاحات ارضی، پارادایم نظام تک‌حزبی و پارادایم نخبه‌کشی، زمینه بازتولید نظام سیاسی استبدادی، را در سطح جامعه فراهم آوردند.

واژگان کلیدی: پهلوی، کودتا، اسکان اجباری، اصلاحات ارضی، نظام تک‌حزبی

مقدمه و بیان مساله

ما وقتی با رویکرد جامعه‌شناسی به تاریخ نگاه می‌کنیم، سخن تاریخ برای ما یک کلام گذشته نیست. بلکه ماده‌ای است که با آن می‌توانیم یک سازه‌ی جدیدی بسازیم (همیلتون، ۱۳۸۷: ۱۹۵). بر این اساس است که با خوانش تاریخ، جامعه‌شناسی تکوین می‌یابد. کاپیتال متولد می‌شود، اخلاق پروتستان شکل می‌گیرد و ساختار کنش اجتماعی به وجود می‌آید. بنابراین تاریخ نه تنها زیربنای جامعه‌شناسی است، بلکه تک تک سازه‌های جامعه‌شناسی با این ماده ساخته می‌شود (هابدن، ۱۳۷۹: ۳۵-۳۰). سازه‌هایی که در نهایت به ساختمان‌های زیبایی تبدیل می‌شوند که ما می‌توانیم آنها را به صورت نظریه، در جهان اجتماعی مشاهده کنیم. بر این اساس است که تاریخ برای جامعه‌شناسی نقشی حیاتی بازی می‌کند. من معتقدم، جامعه‌شناسی کلان از تاریخ متولد می‌شود، همان‌گونه که جامعه‌شناسی خرد از پرسشنامه تولید می‌شود. بنابراین اگر می‌بینیم که ما در جامعه‌شناسی حرفی برای گفتن نداریم دلیلش این است که اول: ما کنش‌های متقابل خود و تجربیات مستقیم خود را ضبط و ثبت نمی‌کنیم و درباره‌ی آنها گفتگو نمی‌کنیم و دوم: ما تاریخ جامعه خودمان را خوب مطالعه نکرده‌ایم، تا با آن نظریه‌پردازی کنیم. زیرا جامعه‌شناسان معتقدند دانش از سه راه تولید می‌شود؛ راه اول: از طریق ارتباط متقابل با دیگران و یا تجربه‌های مستقیم است. راه دوم: از طریق اندیشیدن و تفکر در علم است. و راه سوم: از طریق، مطالعه گذشته یا تاریخ است (بر؛ ۱۳۹۴: ۴۰-۳۰). بر این اساس، این نوشته، ترکیبی از راه دوم و راه سوم است. اما کانون بحث خود را بر اساس راه سوم قرار داده است. بنابراین این قلم، در دو محور، بحث خود را متمرکز نموده است. ۱- پارادایم‌هایی که در دوران پهلوی اول، باعث بازتولید نظام سیاسی استبدادی در جامعه ایران شدند که عبارتند از: ۱-۱- پارادایم کودتا؛ ۱-۲- پارادایم اسکان اجباری؛ ۱-۳- پارادایم پوشش اجباری؛ ۱-۴- پارادایم نخبه‌کشی. ۲- پارادایم‌هایی که در دوران پهلوی دوم، باعث بازتولید نظام سیاسی استبدادی در جامعه ایرانی شدند، عبارتند از: ۱-۲- پارادایم کودتا؛ ۲-۲- پارادایم اصلاحات ارضی؛ ۲-۳- پارادایم نظام تک حزبی؛ ۲-۴- پارادایم نخبه‌کشی. اما قبل از پرداختن به این مباحث، به دو مطلب اشاره می‌شود؛ الف، پیشینه پژوهش، و ب، روش پژوهش. پس‌آنگاه در ادامه به واکاوی پارادایم‌های مورد نظر می‌پردازیم.

الف، پیشینه پژوهش

چنانکه مشخص است، منظور از پیشینه پژوهش آن است که پژوهش‌هایی که پیش از این توسط پژوهشگران دیگر انجام شده است به‌عنوان مقدمه و آماده‌سازی بحث و به مثابه گرانگاه، تکیه‌گاه و پشتیبان پژوهش مطرح شوند. بر این اساس باید گفت که تاکنون محققین مختلفی به مسأله استبداد و خاصه نظام سیاسی استبدادی در دوران پهلوی پرداخته‌اند که ما در اینجا به چند مورد از این پژوهش‌ها اشاره می‌کنیم.

۱- بنانی معتقد است نظام حقوقی ناکارآمد، زمینه بازتولید نظام سیاسی استبدادی در دوران پهلوی و خاصه در دوران پهلوی اول را فراهم آورد. همچنین ترس از توطئه کمونیست، بازتولید نوع نظام سیاسی استبدادی در دوران پهلوی دوم، را در جامعه ایرانی افزایش داد (Banani, 1961:50).

۲- کرونین معتقد است ارتش و نیروهای نظامی، نقش اساسی را در بازتولید نظام سیاسی استبدادی را در دوران پهلوی اول و دوم بازی کردند. چرا که کارکردهای ارتش از یک نیروی نظامی فراتر رفت. برای نمونه در این دوره از ارتش به مثابه یک کارگزار در پروژه‌های مدرنیستی نظیر سرکوب شورش‌های شهری و روستایی و حتی در نقش‌های سیاسی از آن استفاده شده است. در واقع پادشاهان پهلوی با تقدیم مناصب سیاسی، نظیر فرمانداری، استانداری و حتی نخست‌وزیری به ارتشیان، نه تنها آنها را بر صدر جامعه نشانند بلکه با این کار حمایت بی‌چون و چرای آنها را جهت حمایت خود کسب کردند. بی‌گمان این حمایت زمینه بازتولید نظام سیاسی استبدادی را در دوران پهلوی اول و دوم را رقم زد (Cronin, 1997:80-90).

۳- بشیریه معتقد است که سه مولفه باعث بازتولید نظام سیاسی استبدادی در دوران پهلوی شد. مولفه اول، تمرکز منابع قدرت است. در واقع رضاشاه با در هم کوبیدن تمامی عشاریه بر کمک ارتش و تقلیل نقش‌های آموزشی، قضایی و مالی روحانیت در جامعه ایران و همچنین با ایجاد مؤسسات مالی و بانکی جدید، قدرت یکپارچه و متمرکز را در ایران رقم زد. بنابراین این اقدامات آمرانه، زمینه بازتولید نظام سیاسی استبدادی را در دوران پهلوی فراهم آورد. مولفه دوم، چندپارگی اجتماعی و فرهنگی در سطح جامعه ایرانی است. بشیریه معتقد است علاوه بر شکاف‌های اجتماعی نظیر، شکاف‌های

طبقاتی، قومی، منطقه‌ای، مذهبی و زبانی که در جامعه ایران وجود داشت پادشاهان پهلوی، شکاف فکری و فرهنگی نظیر تضاد سنت و مدرنیته را هم بر سایر شکاف‌ها افزودند. زیرا، پادشاهان پهلوی با طرفداری از مدرنیته و نفی فرهنگ دینی، چالش و شکاف بزرگی را در جامعه ایجاد کردند. بنابراین با تمام قوا کوشیدند تا فرهنگ غربی را جایگزین فرهنگ دینی کنند، اما از آنجا که با مقاومت علما و بسیاری از مردم مواجه شدند، این مواجهه یک شکاف فکری و فرهنگی عظیمی را در جامعه به وجود آورد. سرانجام این شکاف‌ها باعث بازتولید نظام سیاسی استبدادی در جامعه گردید. مولفه سوم، فرهنگ سیاسی گروه حاکم است. بشیریه معتقد است فرهنگ سیاسی گروه حاکم، یکی از مولفه‌های بازتولید نظام سیاسی استبدادی در عصر پهلوی است. زیرا فرهنگ سیاسی گروه حاکم به جای تقویت فرهنگ مشارکتی، بر فرهنگ پیروی تأکید داشت. که همین امر مبنای عدم تحول و ایستایی نظام سیاسی را رقم زد. بنابراین این مولفه‌ها در کنار یکدیگر قرار گرفتند و زمینه بازتولید نظام سیاسی استبدادی پهلوی را در جامعه فراهم آوردند (Bashiriye, 1989: 100-150).

۴- آبراهامیان معتقد است رضاشاه با سه ابزار توانست نظام سیاسی خود را محفوظ نگه دارد. که آنها عبارت بودند از: ۱- ارتش نوین، ۲- بوروکراسی دولتی. ۳- پشتیبانی دربار. در واقع رضاشاه با ارتش نوین خود نه تنها قدرت ایلات و عشایر را در هم شکست، بلکه سدی عظیم در برابر نهادهای دینی بر پا کرد و با منع آنها در فعالیت‌های اجتماعی و فرهنگی، آنها را خانه‌نشین و حاشیه‌نشین نمود. همچنین با بوروکراسی دولتی یک قشر متوسط جدیدی درست کرد که توانست با کمک آنها اقتدار خود را در تمامی سطوح جامعه نهادینه نماید. سرانجام او با به‌کارگیری نخبگان در دربار، یک حمایت همه‌جانبه از آنها را برای خود فراهم آورد. بنابراین فرزندش هم به مثابه او و با الهام از مانیفست پدر و با کمک از مولفه‌های او، یعنی بازسازی ارتش، بوروکراسی دولتی و نخبگان درباری، نه تنها بر جامعه سیطره یافت، بلکه با هر گونه تفکری که مانع دیکتاتوری او بر جامعه می‌شد، مبارزه کرد. به طوری که تمامی احزاب را منحل نمود، مخالفان دینی را سرکوب کرد و تمامی سازمان‌های چریکی را در هم کوبید. در واقع او به مثابه پدرش، با مولفه‌های سه‌گانه ارتش، بوروکراسی و دربار، زمینه بازتولید نظام سیاسی استبدادی را

در جامعه ایرانی فراهم آورد (Abrahamian, 1987: 250-300).

ب. روش پژوهش؛ روش پارادایمی - هرمنوتیکی

در این پژوهش از روش ترکیبی پارادایمی-هرمنوتیکی استفاده شده است. که در ابتدا به روش پارادایمی می‌پردازیم، سپس به روش هرمنوتیکی پرداخته می‌شود. اما منظور از روش پارادایمی چیست؟

اصطلاح پارادایم به‌وسیله مرتن به این معنا گرفته شد تا طرحی برای کدگذاری داده‌ها باشد. در واقع مرتن معتقد بود، پارادایم مجموعه‌ای از مفاهیم، فرض‌ها، اسلوب‌ها، قضایا و مسائلی درباره حوزه‌های اساسی رشن‌ها و رویکردهای نظری در بحث جامعه‌شناختی است. اما کوهن معتقد بود، پارادایم، یافته‌های علمی است که پذیرفته جهانی هستند و مدلی را برای شناخت و حل مساله برای مدت زمان طولانی به وجود می‌آورند. بودن و بویکو پارادایم را این گونه شرح می‌دهند؛ پارادایم از مجموعه قضایایی تشکیل شده است و شامل گام‌هایی است که جامعه‌شناسی می‌بایستی در ساحت و پرداخت نظریه که برای توضیح وجوه گوناگون جامعه استفاده می‌شود طی کند. ولی به‌خود آن واقعیت نمی‌پردازد. به عبارتی پارادایم یعنی چارچوبی از مفاهیم و اصول موضوعه اساسی که پژوهش‌ها در چارچوب آن انجام می‌شود (تنهایی، ۱۳۸۹؛ ۱۶۷). بر این اساس معتقدم پارادایم یعنی چارچوبی که می‌توان اصول موضوعه و مفروضات مسلم یک جامعه را از طریق آن مشخص نمود و پسانگاه با یک روش هرمنوتیکی به تفسیر پارادایم‌های مطرحه پرداخت.

بنابراین فرایند هرمنوتیک را می‌توان این‌گونه بیان کرد که هرمنوتیک تا قرن هجدهم، فن تفسیر متون بود، سپس در قرن نوزدهم، به‌صورت روش‌شناسی علوم انسانی در آمد، اما در قرن بیستم به چیزی بکسر متفاوت، یعنی فلسفه تبدیل شد. سپس در قرن بیست و یک نظریه‌پردازان مختلف به‌صورت‌های متفاوت و ترکیبی یعنی تفسیر، روش و فلسفه از آن استفاده کردند. در این پژوهش هرمنوتیک به مثابه یک روش انگاشته شده است (گروندن، ۱۳۹۱؛ ۶۷-۳۱). اما هرمنوتیک به‌مثابه یک روش چگونه تعریف می‌شود. هرمنوتیک به مثابه یک روش عبارتست از فهم و تفسیر متن؛ اما مقصود از فهم و تفسیر در یک متن به چه معناست؟ مقصود از فهم، رمزگشایی از معنای نهفته و مکنونات پنهانی است که در متن وجود دارد؛ به دیگر عبارت مقصود

از فهم در هرمنوتیک، درک افکار مکتوب یا ملفوظ مؤلف است به طوری که می‌خواسته است آنها درک شود. بر این اساس می‌توان گفت فهم در مقام یک فن عبارت است از دوباره تجربه کردن اعمال ذهنی مؤلف متن؛ اما مقصود از تفسیر در هرمنوتیک چیست؟ به نظر می‌رسد مقصود تأویل باشد یعنی علاوه بر تشریح و تبیین و روشن کردن زاویه‌ای مختلف متن، ارتباط اجزای درونی متن را با معنای ظاهری و باطنی متن مشخص کنیم. به دیگر عبارت اثر را از طریق تحول معنای آن به‌طور درونی و نسبت داشتن اجزای درونی آن با یکدیگر مشخص و روشن کنیم (پالمر، ۱۳۹۰؛ ۹۵-۴۱). در ادامه به واکاوی پارادایم‌هایی می‌پردازیم که باعث بازتولید نظام سیاسی استبدادی در دوران پهلوی شدند.

۱- پارادایم‌هایی که در دوران پهلوی اول، باعث بازتولید نظام سیاسی استبدادی در جامعه ایرانی شدند، عبارتند از:

۱-۱- پارادایم کودتا

ولیعهد، محمد علی میرزا، معتقد بود که مروجین افکار نو در ایران، زمینه‌تروور پدر بزرگش را فراهم آورده‌اند. بنابراین آنها را یکی پس از دیگری، سر از بدن جدا کرد. مرگ میرزا آقاخان کرمانی، شیخ احمد روحی و میرزا حسین خیرالملک، در خانه ولیعهد، با شیوه وحشتناکی به آرامی صورت گرفت؛ زیرا در تبریز کسی جرات اعتراض نداشت (ناظم الاسلام کرمانی، ۱۳۸۷؛ ۲۰۲). از این رو در زمان سلطنتش، آن چنان در برابر آزادی خواهان ایستاد که نه تنها افکار آزادی خواهان را سرکوب نمود، بلکه یکی یکی گردن آزادی خواهان را هم زد، تا آزادی هرگز سر بلند نکند. این چنین شد که ملک المتکلمین، میرزا جهانگیر خان صور اسرافیل و سید جمال واعظ توسط او سر بریده شدند (آوری، ج ۷، ۱۳۸۹؛ ۲۶۱). بنابراین در برابر این همه ظلم و ستم، ملت ایللیاتی ایران به پا خواست. بختیاری‌ها از جنوب و گیلکی‌ها از شمال، همگی در یک زمان، به تهران آمدند، شاه ظالم، به سفارت روس پناه برد. بنابراین فرزندش به جای او بر تخت نشست. نظام مشروطه برقرار شد، مجلس بر پا گردید، آزادی در جامعه طنین انداز شد (خلیلی، ۱۳۹۰؛ ۱۲۶-۱۱۷). اما این رایحه آزادی، چندان طولی نکشید، زیرا انگلیسی‌ها با این وضعیت جدید جامعه ایران، موافق نبودند. چون وضعیت جدید در راستای منافع آنها

نمود. این بود که فرمانده انگلیسی، یعنی آبرون سایید، زمینه پارادایم کودتای ۱۲۹۹ش، را در ایران فراهم آورد. اما این پارادایم چگونه برای پهلوی اول اتفاق افتاد. روس‌ها به علت انقلاب سوسیالیستی‌شان، تمامی قراردادهای ظالمانه و یک جانبه خود را با دول دیگر و از جمله ایران لغو کردند و نیروهایشان را از ایران بیرون بردند (مهدوی، ۱۳۸۹: ۲۱-۷). ایرانیان خوشحال شدند، زیرا یکی از دو استعمارگر، از کشورشان خارج شده بود. اما غافل از اینکه استعمارگر دیگر، در فکر تصاحب همه‌جانبه ایران بود. به هر حال با رفتن روس‌ها، انگلیسی‌ها وارد عمل شدند و مناصب مهم و حساس را در اختیار گرفتند، از جمله این که در رأس نیروهای قزاق قرار گرفتند و فارغ از همه قرار دادهایی مانند ۱۹۰۷م و ۱۹۱۹م، خود را در عمل صاحب ایران می‌دانستند. بنابراین تصمیم گرفتند تا با یک نیروی نظامی قدرتمند و فرماندهی مقتدر نظامی، اریکه قدرت را در ایران، را برای خود جاودانه سازند تا به مولفه مورد نظر خود که همانا ثبات سیاسی در این جامعه بود، برسند. تا نه تنها یک حکومت تحت‌الحمایه در اختیار داشته باشند بلکه دروازه ورود به هند را کاملاً محفوظ و ایمن نگه دارند. این بود که فرمانده انگلیسی قزاق‌ها، یعنی آبرون سایید، در یک نقشه حساب شده، نه تنها رضاخان را به درجه سرتیپی ارتقاء داد، بلکه او را در رأس یک گروه سه هزار نفری از قزوین، رهسپار تهران نمود. در تهران نیز با احمدشاه هماهنگی‌های لازم به عمل آمد تا او هم در جریان کودتا باشد و هم اینکه به قول آبرون سایید، با این کودتا از حمله بلشویک‌ها در امان بماند. به هر حال رضاخان توانست در تهران بر اوضاع مسلط شود (کاتوزیان، ۱۳۸۹، ۱۳۰-۱۲۲). در این زمان سپهدار رشتی که مسئول کابینه بود استعفاء داد، بنابراین سیدضیاء طباطبایی، رئیس‌الوزرا و رضاخان وزیر جنگ شد. کابینه‌های متفاوتی جابجا شد تا اینکه سرانجام در مهر ۱۳۳۲ش، احمدشاه کشور را ترک کرد با رفتن احمدشاه، رضاخان رئیس‌الوزار شد و دو سال بعد یعنی در سال ۱۳۰۴ش، مجلس مؤسسان را تشکیل داد و بر تخت سلطنت نشست. حال این پرسش مطرح می‌شود که آیا تغییر سلطنت به نفع ایرانیان بوده است، یا نه؟ بی‌گمان تغییر سلطنت به ضرر ایرانیان بود، زیرا رضاشاه تنها حکومت مشروطه ایرانی را از بین برد و نظام سلطنتی برقرار کرد. در واقع رضاشاه تمامی دستاوردهای مشروطه‌خواهان ایرانی را نابود کرد. نظام پارلمانی را از بین برد و نظام سلطنتی را دیگر بار برقرار نمود (آبراهامیان، ۱۳۸۹، ۱۲۷-۱۲۱). آیا عدالت است که نظام مشروطه یک مملکت، که حاصل خون هزاران آزادیخواه بود، در هم شکسته شود تا ما به یک ریل آهن و یا پوشش اروپایی برسیم. بی‌گمان

کودتای رضاشاه برای ایرانیان به مثابه مرگ آزادی، مرگ حاکمیت ملی و مرگ نظام دموکراتیک بود. براین اساس، این قلم معتقد است که کودتای رضاشاه یکی از پارادایم‌های بازتولید نظام سیاسی استبدادی در دوره پهلوی اول است (جامی، ۱۳۸۷، ۶۲-۴۶). منتسکیو معتقد است، سه نوع حکومت وجود دارد، نوع اول حکومت جمهوری است، منظور حکومتی است که تمامی مردم یا فقط بخشی از آنها حق حاکمیت را در دست دارند. نوع دوم، حکومت سلطنتی است، منظور حکومتی است که تنها یک تن، اما براساس قوانین ثابت و مستقر، حکومت می‌کند. نوع سوم، حکومت استبدادی است، منظور حکومتی است که یک تن، بدون قاعده و قانون همگان را به دنبال اراده و هوس‌های خویش می‌کشاند (آرون، ۱۳۸۷؛ ۳۷). با این توضیحات به راحتی می‌توان تفاوت بین حکومت استبدادی و حکومت سلطنتی را مشخص نمود. در ادامه می‌خواهم به ارتباط بین پارادایم کودتا و استبداد سلطنتی رضاشاه بپردازم. بنابراین در اینجا یک پرسش مطرح می‌شود مبنی بر این که استبداد سلطنتی رضاشاه چگونه استبدادی بود؟ و چگونه باعث بازتولید این استبداد در جامعه ایران شد؟ رضاشاه در سال ۱۳۰۴ ش، هنگامی به قدرت رسید که تجربه‌های عظیمی را در نبردهای خود با اسماعیل آقا سمیتقو در سال ۱۳۰۰ ش، در کردستان، و شیخ خزعلی در سال ۱۳۰۳ ش، در خوزستان، کسب کرده بود. علاوه بر این، او در سال ۱۳۰۰ ش، قشون متحدالشکل را بنیان گذاشته بود. تا با اطمینان کاملی، نظم را در سراسر ایرن برقرار سازد. او حتی کشور را به پنج ناحیه نظامی تقسیم کرده بود و در هر یک از این ناحیه‌ها، یک لشکر مستقر نموده بود. این ناحیه‌های پنج‌گانه عبارت بودند از؛ تهران، تبریز، خراسان، اصفهان و شیراز (طلوعی، ۱۳۸۶؛ ۱۳۲-۱۱۵). با سفر رضاشاه به ترکیه در سال ۱۳۱۳ ش، تغییرات گسترده‌ای در سازمان ارتش به وجود آمد. ایران صاحب هیجده لشکر در استان‌های مختلف شد. تهران دو لشکر، تبریز، ارومیه، کردستان، اهواز، اردبیل، شیراز، کرمان، مشهد، گرگان، رشت، کرمانشاه، اصفهان، زاهدان، اردبیل، خرم‌آباد و تربت جام هم هر کدام صاحب یک لشکر شد (عامری، ۱۳۹۰؛ ۱۵۱-۹۹). در واقع رضاشاه با ابزار ارتش برجامعه سیطره، پیدا کرد و دیگر کسی قادر به اظهار نظر نبود. رضاشاه با این لشکرگرایی، تبعیت محض می‌خواست از نظر او هرگونه انتقاد نوعی اخلاص‌گری محسوب شود. برای نمونه علی دشتی که در عرصه قلم، شمشیر زن رضاخان محسوب می‌شد، پس از دوازده سال دفاع جانانه از او، به زندان افتاد. زیرا بدون اجازه رضا خان، به دیدار استاندار معزول خراسان رفته بود. این گونه شد که رضاشاه،

استبداد سلطنتی را با ابزار نظامی، در جامعه ایران تثبیت نمود. او با کمک این ابزار، نمایندگان را انتخاب می‌کرد، مخالفان را سرکوب می‌نمود و به نویسندگان اجازه نمی‌داد که اثری منتشر کنند (عاقلی، ۱۳۹۸؛ ۵۶۰-۵۱۸). بنابراین کودتای رضاشاه با خودکامگیش همراه شد و یکی از پارادایم‌های بازتولید نظام سیاسی استبدادی او را در جامعه ایرانی رقم زد. در ادامه به دومین پارادایمی می‌پردازیم که باعث بازتولید نظام سیاسی استبدادی در دوره پهلوی اول شد.

۱-۲- پارادایم اسکان اجباری

جمعیت ایران در پایان دوره قاجاریه، حدود ده میلیون نفر بود که پنجاه درصد به صورت عشایر، سی درصد به صورت روستایی و بیست درصد به صورت شهری زندگی می‌کردند (عیسوی، ۱۳۶۲؛ ۵۰-۳۵). به نظر می‌رسد که رضاخان تحت تأثیر بعضی از روشنفکران-خاصه مانیفست حزب تجدد- از این مسأله ناراضی بود، زیرا به این نتیجه رسیده بود که جامعه ایران در مرحله شبانکارگی است و می‌بایست به مرحله کشاورزی منتقل شود. اما این مسأله اتفاق نیفتاده بود. بنابراین تصمیم گرفت خود این انتقال را انجام دهد (آوری، ۱۳۹۰؛ ۳۵-۲۰). در واقع او معتقد بود ایران از طریق گذار از مرحله اقتصاد شبانکارگی به مرحله اقتصاد کشاورزی، صاحب فرهنگ و تمدن خواهد شد. بنابراین در سال ۱۳۱۰ش، دفتری غیرنظامی، برای اسکان اجباری عشایر، تشکیل شد و سیاست اسکان، پیگیرانه و با خشونت بسیار دنبال شد (غنی، ۱۳۸۹؛ ۴۲۰-۳). در واقع این سیاست، بدون تهیه مقدمات کافی، به مرحله اجرا درآمده بود. هیچ مطالعه دقیقی درباره امکان اسکان عشایر، یا تأثیر انحلال عشایری در اقتصاد ایران، به عمل نیامد. بسیاری از خوانین را تبعید کردند و از بیلاق و قشلاق کردن سالانه عشایر تا حد زیادی جلوگیری کردند. در همه جا، جاهای مناسبی جهت اسکان عشایر انتخاب نمی‌شد. حوائج آنان را از نظر بهداشت و تعلیم و تربیت به حد کافی تامین نمی‌کردند و از نظر آموزش کشاورزی و تدارک آلات و افزار فلاحتی، تسهیلات لازم برای عشایر فراهم نمی‌ساختند تا بتوانند از این راه، آنان را به تغییر زندگانی ایلی و تحولی از مرحله شبانی به مرحله کشاورزی یاری کنند. گاهی بعضی طوایف را مجبور کردند که همگی به نقاط مختلف کشور کوچ کنند. زیرا به جاهایی برده شدند که دیگران نمی‌توانستند مطابق رسم و سنت قدیم به سر برند. بنابراین تلفاتی سنگینی به چهارپایان اهلی وارد آمد و عشایر دچار فقر و مکننت شدند و از عده آنان کاسته شد (سینایی، ۱۳۸۴؛ ۳۱۲) این گونه

سیاست‌ها، تأثیرات مخرب و خانمان‌براندازی بر مردم ایلیاتی گذاشت؛ به طوری که از تولیدات و نفوس عشایری به طور چشمگیری کاسته شد؛ آنچه باریب، ذکر می‌کند، تکان دهنده است؛ او می‌گوید؛ از ۲۴۷۰۰۰۰ جمعیت شبانکاره در سال ۱۹۰۰م/ ۱۲۷۹ ش، تنها یک میلیون نفر در ۱۹۳۲ م/ ۱۳۱۱ ش، باقی مانده بود؛ بقیه یا یکجانشین شده یا مرده بودند. این شکل تلفات انسانی به‌طور جدی، اقتصاد شبانکاری را تضعیف کرد و از عرضه فرآورده‌های دامی در سطح کشور کاست. تولید گوشت، پوست، چرم و فرآورده‌های شیر دچار کاهش شد. تعداد دام‌های مورد استفاده در حمل و نقل نیز کاهش یافت. اسکان اجباری بدان معنا بود که فرد ایلی نمی‌تواند مانند سابق به همان تعداد گذشته دام داشته باشد. زمین نامرغوبی به ایلیاتی‌ها داده می‌شد و بدون هیچ پشتوانه مالی به حال خود رها می‌شدند. این همه موجب شد گذار از زندگی شبانکاری به یکجانشینی بسیار پرمشقت باشد. دو طبقه‌ای که زندگی ایلیاتی را تشکیل می‌دادند خان‌ها و افراد عادی ایل بودند. خان‌ها توسط رژیم رضاشاهی، زندان، تبعید و یا کشته شدند. افراد عادی ایل هم سرنوشتی بهتر از بزرگان‌شان پیدا نکردند (فوران، ۱۳۸۹؛ ۳۵۵-۳۴۵). پس از تبعید رضاشاه، مردمان ایلیاتی بار دیگر به شیوه زندگی خودشان بازگشتند. اما نگارنده معتقد است اگر جمعیت ایران را در سال ۱۳۱۰ ش، در حدود دوازده میلیون نفر فرض کنیم و پنجاه درصد ایلیاتی و عشایری این جمعیت را حدود شش میلیون نفر فرض نماییم. نصف این شش میلیون نفر در اثر اسکان اجباری از بین رفته است. باریب بر آن است که حدود یک و نیم میلیون نفر از بین رفته است؛ اما به نظر نگارنده در اثر سیاست اسکان اجباری حدود سه میلیون نفر از جمعیت دوازده میلیونی ایران توسط رضاشاه از بین رفته است.

در ادامه به سومین پارادایمی می‌پردازیم که باعث بازتولید نظام سیاسی استبدادی در دوران پهلوی اول شد.

۱-۳- پارادایم پوشش اجباری

رضاشاه در خرداد ۱۳۱۳ ش، به ترکیه سفر می‌کند و با آتاتورک ملاقات می‌کند او در این سفر تصمیم می‌گیرد که تغییرات اساسی در پوشش مردان و زنان ایرانی ایجاد کند. از آن جایی که آتاتورک دعوت متقابل رضاشاه را پذیرفته بود، رضاشاه می‌خواست تا زمان بازدید او، ایران را با چنان سرعتی مدرن‌سازی کند که آتاتورک شاهد عقب ماندگی ایران نباشد (اتابکی،

۱۳۹۱؛ ۲۰۰). اما این اقدامات رضاشاه، واکنش مردم را به دنبال داشت. به طوری که عده‌ای از مردم خراسان، در حرم امام رضا(ع) تجمع کردند که این تجمع با خشونت هر چه تمام‌تر پاسخ داده شد. مخبرالسلطنه می‌گوید: در دیداری که با رضاشاه داشتیم، فرمودند، «آخر من می‌خواهم همرنگ اروپایی‌ها شویم که ما را مسخره نکنند.» (کاتوزیان، ۱۳۹۱؛ ۳۵۵). اما فرمان ناگهانی شاه برای کشف حجاب شامل نقاب، چادر، روسری- در دی ماه ۱۳۱۴ ش، تنها چند ماه بعد از حادثه مشهد صادر شد که نه تنها با مقاومت علنی روبرو شد، بلکه زخم‌های بسیار عمیق‌تر از سیاست اسکان اجباری، بر پیکره ملت وارد ساخت. اکثریت زنان از کشف حجاب اجباری ناراضی بودند. این اقدام دولت ایران به مثابه آن بود که در اروپای آن زمان، دولت به زنان دستور دهد با سینه‌های برهنه در ملاء عام ظاهر شوند. برخی زنان تا زمانی که رضاشاه بر سرکار بود از خانه‌های خود بیرون نیامدند و ناچار بودند از روی بام همسایگان خود، به حمام عمومی بروند (مختاری، ۱۳۹۲؛ ۱۹۰-۱۷۰). پارادایم پوشش اجباری را باید یکی از پارادایم‌های بازتولید نظام سیاسی، در عصر پهلوی قلمداد نمود؛ زیرا این پارادایم، نماد جامعه‌ی یک عقلی، در دوران پهلوی اول است. منظور از جامعه‌ی یک عقلی، جامعه‌ای است که در آن یک نفر تصمیم می‌گیرد، که یک کاری باید در سطح جامعه انجام شود. بنابراین براساس خواست آن یک نفر، آن کار باید توسط تمامی کنشگران انجام شود و این دقیق به مثابه بازتولید نظام سیاسی استبدادی در دوران پهلوی اول است.

در ادامه به چهارمین پارادایمی می‌پردازیم که باعث بازتولید نظام سیاسی استبدادی در دوران پهلوی اول شد.

۱-۴- پارادایم نخبه‌کشی

از جمله افرادی که به‌دستور رضاشاه کشته شدند را می‌توان بدین قرار ذکر نمود. فیروز فرمانفر، عبدالحسین تیمورتاش، جعفرقلی خان بختیاری، علی اکبر داور، سید حسن مدرس، ساموئل حیم، میرزاده عشقی، خسروشاه‌رخ، محمد فرخی یزدی، سرهنگ پولادین، عبدالحسین دیبا، تقی ارانی، شاه‌رخ ارباب کیخسرو. در واقع رضاشاه بسیاری از رجال نامی ایران را کشت تا قدرت برای او محفوظ بماند. اما او علاوه بر کشتن و خانه‌نشین کردن دولتمردان و مدیران سیاسی، برخورد وحشتناکی با اهل علم، اندیشمندان و نویسندگان ایرانی داشت. صادق هدایت،

بزرگترین نویسنده ایران در قرن بیستم، تعهد کرده بود که چیزی منتشر نکند. بنابراین او داستان مشهور خود، بوف کور، را در بمبئی چاپ کرد تا در ایران مورد آزار و اذیت قرار نگیرد. بزرگ علوی، دوست هدایت و نویسنده‌ای برجسته، یکی از پنجاه و سه نفری بود که زندانی شد و در زندان مخفیانه داستان‌هایی کوتاه نوشت که بعدها به نام ورق‌پاره‌های زندان، منتشر شد. نیما یوشیج، بنیان‌گذار شعر نو فارسی، در آن دوران چیزی منتشر نکرد. جمال‌زاده، بنیان‌گذار داستان نویسی معاصر ایران، پس از انتشار شاهکارش، یکی بود یکی نبود، در سال ۱۳۰۰ش، به مدت بیست سال اثری منتشر نکرد (کاتوزیان، ۱۳۹۱: ۲۴۷). بر این اساس باید گفت که نخبه‌کشی و خانه‌نشین کردن نخبگان، یکی از پارادایم‌های بازتولید نظام سیاسی استبدادی در دوران پهلوی اول بود.

در ادامه به واکاوی پارادایم‌هایی می‌پردازیم که در دوران پهلوی دوم، باعث بازتولید نظام سیاسی استبدادی در جامعه ایرانی شدند.

۲- پارادایم‌هایی که در دوران پهلوی دوم باعث بازتولید نظام سیاسی استبدادی در جامعه ایران شدند، عبارتند از:

۲-۱- پارادایم کودتا

محمدرضا شاه به‌مانند پدرش، با یک پارادایمی به نام کودتا، تمامی دستاوردهای سالیانتمادی ایرانیان برای نظام سیاسی مطلوب را از بین برد؛ زیرا پیشنهاد مصدق برای تعیین وزارت جنگ را نپذیرفته بود. این اختلاف باعث کدورت بین شاه و مصدق شد. کودتایی که سرانجام پای استعمارگران خارجی و عوامل وابسته داخلی هم به آن کشیده شد و همه با هم و با تمام قدرت، تنها حکومت ملی ایرانیان را در آن زمان، را در هم کوبیدند (کاتوزیان، ۱۳۹۱، ۲۷۵-۱۸۰). اما پرسش اینجاست که تنها حکومت ملی در تاریخ معاصر ایران، چرا باید سرنگون شود؟ با توضیحات ارائه شده می‌توان به این برآیند رسید که به خطر افتادن منافع سه گروه در جامعه ایرانی، زمینه کودتا، علیه تنها دولت ملی در ایران، فراهم شد. (آبراهامیان، ۱۳۸۶: ۲۴۵-۲۲۹) اولین گروه، گروه استعمارگران بودند، استعمارگر پیر و استعمارگر جوان که منافع اقتصادی‌شان با نفت گره خورده شده بود، نمی‌توانستند ببینند که نفت ایران ملی می‌شود و آنها از این منبع محروم شوند؛ لذا با تبلیغ رواج کمونیسم در ایران و ربط دادن کمونیسم با حزب توده

و پیوند حزب توده با جبهه ملی که مصدق رهبری‌اش را برعهده داشت، توجهیات فراوانی ارائه می‌دادند که تا مادامی که مصدق قدرت را در دست دارد خطر کمونیسم حتمی است. لذا تلاش کردند دولت مصدق را سرنگون کنند که موفق هم شدند. بی‌گمان این سرنگونی سهم بسزایی در توسعه نیافتگی و عقب‌ماندگی جامعه ایران، در دوره پهلوی دوم داشت؛ زیرا مصدق توانسته بود تا حدودی شایستگیان را در هرم قدرت به کارگیرد و یک بودجه بدون نفت تنظیم کند، تا جامعه را اداره کند (زرین کوب، ۱۳۹۱؛ ۸۹۵-۸۴۰). اما دومین گروه سلطنت طلبان بودند. شاه که در رأس سلطنت قرار داشت با مسائلی که در کشور به وجود آمده بود، کشور را رها کرد و به بغداد و از آنجا به رم رفت. حامیان سلطنت که منافع خودشان را در برپایی سلطنت می‌دیدند از جمله ارتشیان، همه دست در دست هم علیه مصدق متحد شدند و موفق هم شدند. گروه سوم، تطمیع شدگان داخلی بودند. این گروه، با به‌کارگیری نیروهایشان علیه مصدق، توانستند آغازگر سرنگونی در دولت مصدق، باشند. آیا از بین رفتن حکومت مردمی، در یک جامعه، به مثابه بازتولید نظام سیاسی استبدادی نیست؟ (میلانی، ۱۳۹۲؛ ۲۱۰-۱۹۰) بی‌گمان این گونه است. بنابراین، بر اساس این تحلیل، پارادایم کودتا را می‌توان یکی از مولفه‌های بازتولید نظام سیاسی استبدادی ایران در دوره پهلوی دوم قلمداد نمود. در واقع پهلوی دوم به مثابه پهلوی اول، با ابزار نظامی می‌خواست، تمامی ساختارهای جامعه را تحت قیمومیت خود درآورد که برای مدتی موفق به این امر شد، اما سرانجام پارادایم استبداد سلطنتی، که در یک ارتش خلاصه می‌شد در دوران محمدرضا شاه وسیله‌ای برای کودتا علیه حکومت مردمی مصدق شد و نهایت امر هم شاه ایران نتوانست با این ابزار، حکومت خودش را حفظ کند و فرار کرد. بنابراین، پارادایم تغییر شخص در جامعه ایران، به جای تغییر وضع، به بازتولید نظام سیاسی استبداد در دوران پهلوی دوم تبدیل شده بود.

۲-۲- پارادایم اصلاحات ارضی

انقلاب سفید شاه و مردم در سال ۱۳۴۲/م ۱۹۶۳ ش، آغاز شد. مواد انقلاب عبارت بودند از، اصلاحات ارضی، فروش کارخانه‌های دولتی، برای تأمین سرمایه اضافی، جهت خرید زمین از بزرگ مالکان، سهمیم کردن کارگران در سود کارخانه‌ها، ملی کردن جنگل‌ها، قانون انتخاباتی جدید از جمله اعطای حق رای به زنان، ایجاد سپاه دانش برای با سواد کردن روستاییان، که

تاکنون به نظام آموزشی دولتی دسترسی نداشتند (آوری، ۱۳۹۰: ۹۳). در واقع برنامه اصلاحات ارضی دهه ۱۳۴۰ ش، نظام زراعت دهقانی سهم بری و سلطه مالک زمیندار برای همیشه در روستاهای ایران از هم پاشیده شد. شاه که در دهه ۱۳۳۰ ش، اقدام به فروش بخشی از زمین‌های سلطنتی به دهقانان کرده بود در دهه ۱۳۴۰ ش، به علل فشار دولت‌کندی و این محاسبات که اصلاحات ارضی قدرت زمین‌دار را به نفع قدرت دولتی در روستاها از بین خواهد برد و روستاییان صاحب‌زمین را به رژیم خود وفادار خواهد کرد، سرعت بخشید (نجاتی، ۱۳۸۶: ۱۹۰-۱۷۵). بنابراین اصلاحات ارضی در سه مرحله به اجراء درآمد؛ در مرحله اول که در سال ۱۳۴۲ ش، توسط کابینه امینی انجام شد؛ مالکیت بزرگ‌مالکان به حداکثر یک روستا محدود شد و دولت بقیه املاک هر مالک را با در نظر گرفتن میزان مالیاتی که مالک بابت آن می‌پرداخت، می‌خرید. خوش‌نشینان و دهقانان بدون نسق در این مرحله صاحب زمین شدند. در مرحله دوم، اصلاحات ارضی علاوه بر مالک، زن و فرزندان او نیز می‌توانستند هر یک، یک پارچه آبادی را به خود اختصاص دهند. مالکان حق داشتند زمین را اجاره دهند، بفروشند و یا میان خود و دهقانان تقسیم کنند. در مرحله سوم همه زمین‌هایی که در دست مالکان باقی مانده بود به دهقانان اجاره داده می‌شد و دهقانان خرده‌پا زیاد می‌شدند (امینی، ۱۳۸۶: ۴۰۲-۳۸۳). شاه در واقع انقلاب سفید را در برابر انقلاب سوسیالیستی، مطرح می‌کرد و با این کار می‌خواست قدرت بزرگ‌مالکان، را در هم بشکند، تا دهقانان به دولت وفادار بمانند. به نظر می‌رسد اصلاحات ارضی با موفقیت همراه نبود؛ زیرا نیمی از روستاییان صاحب زمین نشدند و نیم دیگر هم صاحب زمین‌های نامرغوب و بی‌کیفیت شدند که به زحمت می‌توانستند از آن محصول به‌دست آورند. علاوه بر همه این‌ها، بزرگ‌مالکان، با ادله‌های قانونی در نود درصد روستاها به صورت بزرگترین مالک باقی ماندند. هر چند تعدادشان به نصف رسید اما عمده‌ترین پیامد برنامه اصلاحات ارضی آن بود که دولت قدرت سیاسی خود را جایگزین قدرت زمین‌دار در روستاها کرد (فوران، ۱۳۸۹: ۴۸۰-۴۷۰). نگارنده معتقد است هدف اصلی شاه در پارادایم اصلاحات ارضی، شکستن قدرت بزرگ‌مالکان و جلوگیری از انقلاب سوسیالیستی، در جامعه بوده است. اما هدف فرعی شاه، انتقال جامعه، از یک مرحله تاریخی به مرحله تاریخی دیگر بود. در واقع هدف فرعی شاه از اصلاحات ارضی، انتقال جامعه ایرانی، از اقتصاد کشاورزی سنتی به اقتصاد کشاورزی صنعتی بود؛ زیرا محمدرضا شاه همانند پدرش می‌خواست با اجبار و قوانین استبدادی خود، جامعه ایران را از یک

مرحله توسعه‌نیافتگی به یک مرحله توسعه‌یافتگی انتقال دهد. چون معتقد بود پدرش ساختار اجتماعی اقتصادی ایران را از مرحله اقتصادشبانکارگی به مرحله اقتصادکشاورزی سوق داده است و اینک نوبت او بود که ساختار اجتماعی اقتصادی ایران را از مرحله اقتصادکشاورزی سنتی به مرحله کشاورزی صنعتی انتقال دهد. جمعیت ایران هنگام اسکان اجباری در سال ۱۳۱۰ش، حدود دوازده میلیون نفر بود. پنجاه درصد روستایی، سی درصد عشایری، و بیست درصد شهرنشین بودند؛ در زمان محمدرضاشاه و هنگام اصلاحات ارضی، بار دیگر ترکیب جمعیتی ایران به هم ریخت و حدود بیست درصد به صورت عشایری، سی درصد به صورت روستایی و پنجاه درصد شهرنشین شدند. یعنی به عبارت دیگر، محمدرضاشاه پنجاه درصد ایرانیان را شهرنشین نمود، بدون این که فکری برای شغل، مسکن، بهداشت و آموزش آنها بکند. این بود که ما شاهد رشد شهرهای بی‌معنای ماکروسفالی شدیم. شهرنشین شدیم بدون این که شهرهای ما مولفه‌های شهری را داشته باشند. خلاصه این که ایرانیان در اثر سیاست اسکان اجباری روستانشین شدند بدون این که زمینی در اختیار آنها قرار بگیرد و در اثر اصلاحات ارضی شهرنشین شدند، بدون این که صنعتی در اختیار آنها قرار بگیرد. نتیجه این جابجایی غیرعقلانی و جامعه یک عقلی، چیزی جزء بازتولید نظام سیاسی استبدادی در دوران پهلوی اول و دوم نبود.

۲-۳- پارادایم نظام تک حزبی

پیش از این که بخواهم راجع به نظام سیاسی تک‌حزبی پهلوی دوم بحث را شروع کنیم لازم است اندکی به گذشته برگردیم و راجع به حزب و نظام تک‌حزبی در دوران مشروطیت و در دوران پهلوی اول مطالبی را بیان کنم تا مسأله نظام تک‌حزبی در دوران پهلوی دوم برای ما بهتر روشن شود. با انقلاب مشروطه، اهمیت احزاب برای ایرانیان مشخص شد. بنابراین احزابی در جامعه پدید آمد که هر کدام بیانگر نوعی از تفکر در جامعه بود. احزاب دموکرات و اعتدالیون به رهبری سردار اسعد بختیاری و سید محمد صادق طباطبایی، نمونه بارزی از نظام حزبی در جامعه مشروطه ایران محسوب می‌شود (ملک زاده، ۱۳۸۷؛ ۱۳۳۰). وقتی که حزب تجدد به کمک رضاخان در مجلس پنجم در تاریخ ۲۲ بهمن ماه ۱۳۰۲ ش، صاحب اکثریت شد، به نوعی خود را جایگزین حزب دموکرات می‌دید. در مقابل، حزب سوسیالیست، خود را جانشین اعتدالیون تصور می‌کردند. رضاخان با کمک حزب تجدد، در دوره پنجم مجلس شورای ملی توانست

به‌عنوان رییس الوزرا انتخاب شود و همین حزب هم توانست طرحی مبنی بر خلع سلطنت قاجار و استقرار سلسله پهلوی تقدیم مجلس کند و به تصویب برساند. در واقع احزاب در فرایند رضاخان شدن رضاشاه، نقش اساسی داشتند. اما با به قدرت رسیدن رضاشاه، او روی خوشی به احزاب نشان نداد؛ به طوری که شخص شاه از مجلس ششم تا سیزدهم نتایج انتخابات را مشخص می‌کرد. شیوه کار او این گونه بود که با همکاری رئیس پلیس، اسامی گروهی از نامزدها را برای وزیر داخله تهیه کند. وزیر کشور نیز آن اسامی را برای استانداران می‌فرستاد. استانداران هم فهرست مذکور را برای شورای نظارت بر انتخابات که وزارت کشور تعیین می‌کرد، می‌فرستاد و افراد مورد نظر شاه انتخاب می‌شدند. با این فرایند، رضاشاه دیگر نیازی به احزاب نداشت. بنابراین حتی حزب تجدد که صادقانه از او حمایت کرده بود، نخست به حزب ایران نو و سپس به حزب ترقی تبدیل نمود و پس از مدتی نیز این حزب را به دلیل سوءظن، که احساسات جمهوریخواهی می‌نامید، به حزب ایران نوین تبدیل نمود. از طرفی، حزب سوسیالیست که رهبری اش به سلیمان میرزا اسکندری رسیده بود، وقتی این شخص از دبیر کل حزب کناره‌گیری کرد، حزب سوسیالیست نیز منحل شد. با این انحلال، باشگاه‌های احزاب در سراسر کشور به آتش کشیده شد (مختاری، ۱۳۹۲؛ ۳۰۰-۲۸۰) در واقع رضاشاه با تبدیل احزاب به یکدیگر، سرانجام به یک حزب رسید و آن را نیز منحل نمود تا جامعه ایرانی شاهد یک جامعه بدون حزب باشد. بی‌گمان کسی نمی‌تواند یک جامعه توسعه‌یافته بدون حزب را نام ببرد. در واقع رضاشاه با انحلال تمامی احزاب، مانع چرخش قدرت در سطح جامعه شد که این مساله، نه تنها بیانگر استبداد و تمامیت خواهی است، بلکه فراتر از آن، بیانگر بازتولید نظام سیاسی استبدادی در جامعه ایرانی بود (کاتوزیان، ۱۳۹۱؛ ۳۰۰-۲۵۰). بنابراین وقتی در شهریور ۱۳۲۰ ش، قدرت به محمدرضاشاه رسید، چون اوضاع مملکت بحرانی بود، احزاب متعددی شکل گرفتند، از جمله حزب توده و جبهه ملی، این احزاب در قدرت سهیم شدند تا این که کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ ش، شکل گرفت. بنابراین محمدرضاشاه احزاب را محدود کرد. اما خود شاه تصمیم گرفت که احزاب حکومتی را ایجاد کند. فلذا در سال ۱۳۳۵ ش، دو حزب ملیون و مردم تشکیل شد. حزب ملیون، حزب اکثریت و به رهبری دکتر اقبال بود و حزب مردم، حزب اقلیت و به رهبری اسدالله علم بود. این احزاب حکومتی در صحنه سیاسی ایران بودند تا اینکه شاه در اسفند ۱۳۵۳ ش، اندکی پس از چهار برابر شدن قیمت نفت، سیاست رسمی حزبی او به شدت تغییر جهت

داد. شاه که زمانی نوشته بود هرگز مانند کمونیست‌ها و هیتلر حکومت تک‌حزبی برپا نخواهد کرد، ناگهان اعلام کرد که حزب‌های مردم و ایران نوین -حزبی که جایگزین حزب مَلّیون شده بود-را منحل اعلام کرد و به جای آنها، حزب رستاخیر ملت ایران را برپا کرد (مروارید، ۱۳۷۷؛ ۵۹۵-۸۵۰). عضویت در حزب جدید برای همهٔ مردم ایران، اجباری بود. شاه در یک سخنرانی، مردم ایران را به سه دسته تقسیم نمود؛ اول: اکثریت که به گفتهٔ او از رژیم حمایت می‌کردند. دوم: دستهٔ منفعلین، که به گفتهٔ شاه، نباید از او انتظاری داشته باشند. سوم، ناراضیان و منتقدین که دیگر در کشور جایی نداشتند و باید گذرنامه‌هایشان را می‌گرفتند و از ایران می‌رفتند (کاتوزیان، ۱۳۹۱؛ ۳۱۰-۲۹۰). محمدرضاشاه همانند پدرش مانع شکل‌گیری احزاب قدرتمند در سطح جامعه شد؛ زیرا معتقد بود این کار نوعی مانع در برابر سلطنت مطلقه است. اما در برابر فشارهای داخلی و خارجی تسلیم شد و احزاب دولتی تأسیس کرد تا به ظاهر مانع چرخش قدرت در سطح جامعه تلقی نشود. اما او نه تنها مانع چرخش قدرت در سطح جامعه بود، بلکه مانع توسعه‌یافتگی کشور نیز محسوب می‌شد. بنابراین با انقلاب ۵۷ درهم کوبیده شد و فرار را بر قرار ترجیح داد (قدیانی، ۱۳۸۹؛ ۸۵-۲۱۷). بر این اساس، این قلم معتقد است که اقدامات آمرانه، نتیجه‌ای جزء بازتولید نظام سیاسی استبدادی در سطح جامعه، برآیندی ندارند.

۲-۴- پارادایم نخبه‌کشی

پهلوی دوم به‌مثابهٔ پدرش با پارادایم نخبه‌کشی ضربات سهمگینی به جامعه وارد نمود؛ زیرا با بسیاری از نخبگان را کشت و یا بسیاری از قتل‌های سیاسی را نادیده گرفت. در ادامه به تعدادی از قتل‌های سیاسی در زمان پادشاهی محمدرضاشاه اشاره می‌شود، احمد کسروی، سرتیپ افشار طوسی، عبدالحسین هژیر، سپهبد رزم آراء، حسن علی منصور، سرلشکر مقربی، دکتر حسین فاطمی، تعدادی از افسران حزب توده. بسیاری از نخبگان کشته شدند، بدون این که پهلوی دوم واکنشی در برابر این فجایع داشته باشد (عاقلی، ۱۳۹۰؛ ۷۰۰-۶۰۰) بنابراین محمد رضاشاه، تعدادی از مدیران سیاسی را کشت و بسیاری از قتل‌های سیاسی که در دوران پادشاهی او اتفاق افتاده بود، را نادیده گرفت تا رضایت دیگران را حفظ کرده باشد. براین اساس می‌توان گفت یکی از پارادایم‌های بازتولید نظام سیاسی استبدادی در دوران پهلوی دوم، نخبه‌کشی و یا نادیده گرفتن قتل‌های سیاسی بوده است.

نتیجه گیری:

در این پژوهش کیفی، که با روش پارادایمی-هرمنوتیکی انجام شد، کوشیده شد تا به این پرسش پاسخ داده شود که، کدام پارادایم‌ها باعث بازتولید نظام سیاسی استبدادی در دوران پهلوی شد؟ که برآیند آن بدین قرار شد: نظام سیاسی پهلوی اول، با پارادایم کودتای ۱۲۹۹ ش، شروع شد و با پارادایم اسکان اجباری، تثبیت شد و با پارادایم پوشش اجباری، به اوج خود رسید. اما سرانجام با پارادایم نخبه‌کشی رو به زوال و انحطاط رفت؛ زیرا با پارادایم کودتا، زمینه تحت‌الحمایگی ایران، رقم خورد و با پارادایم اسکان اجباری، نیمی از جمعیت ایلیاتی ایران، از بین رفت و با پارادایم پوشش اجباری، زنان ایرانی یا خودکشی کردند و یا خانه‌نشین شدند. سرانجام با پارادایم نخبه‌کشی، مانع چرخش قدرت، در سطح جامعه و سدی عظیم در برابر انتشار آثار نویسندگان شد. پهلوی دوم نیز با پارادایم کودتای ۱۳۳۲ ش، قدرت استبدادی خودش را به جامعه تحمیل نمود. با پارادایم اصلاحات ارضی، ترکیب جمعیتی ایران را به هم ریخت و با پارادایم نظام تک‌حزبی، اقدامات آمرانه را برای جامعه رقم زد. اما سرانجام با پارادایم نخبه‌کشی، زمینه فروپاشی سلطنت خود را فراهم آورد؛ زیرا با پارادایم کودتا، استعمارگرایان، سلطنت طلبان و تطمیع‌شدگان، علیه حکومت ملی مصدق، متحد شدند تا با سقوط آن، به منافع خود برسند، که رسیدند. با پارادایم اصلاحات ارضی، انتقال جامعه از مرحله کشاورزی به مرحله صنعتی، نتیجه‌ای جز آورگی مردم در شهرهای بدون امکانات را نداشت و با پارادایم نظام تک‌حزبی، تمامی احزاب را در جامعه منحل نمود، اما برای این که مانع دموکراسی در سطح جامعه تلقی نشود، احزاب حکومتی را بنیان گذاشت. ولی با چهار برابر شدن قیمت نفت، تمرکز اقتصادی و سیاسی، این احزاب را هم منحل نمود، و به صورت رسمی نظام تک‌حزبی اعلام نمود. در واقع بازیگران اصلی پارادایم کودتای ۱۲۹۹ ش، انگلیسی‌ها بودند؛ زیرا آنها با این پارادایم، به منافع خودشان که همان ثبات سیاسی در جامعه ایرانی بود، می‌رسیدند. بنابراین نه تنها یک حکومت تحت‌الحمایه را در اختیار می‌گرفتند، بلکه دروازه ورود به هند را کاملاً ایمن نگه می‌داشتند، تا منافعشان در کشور زبان‌ها، محفوظ بماند. از طرفی پهلوی اول با ارتش مدرن، نظام سیاسی استبدادی خودش را در جامعه تثبیت نمود؛ زیرا او با این ابزار، نمایندگان را انتخاب می‌کرد، مخالفان را سرکوب می‌نمود، و به نویسندگان اجازه نمی‌داد تا اثری منتشر نمایند. بر این اساس او تصمیم گرفت تا با پارادایم اسکان اجباری، قدرتش را در جامعه تثبیت نماید و

بر این اساس، تحت تأثیر بعضی از روشنفکران، خاصه مانیفست حزب تجدد، به این نتیجه رسید که علت توسعه‌نیافتگی ایران، گسترده‌گی بخش شبانکارگی آن است. بنابراین جامعه باید از مرحله شبانکارگی به مرحله کشاورزی انتقال یابد که با پارادایم اسکان اجباری این کار انجام شد. اما نتیجه آن برای جامعه ایرانی فاجعه‌آمیز بود؛ زیرا در اثر این پارادایم، ترکیب جمعیتی ایران، از پنجاه درصد عشایری، سی درصد، روستایی، و بیست درصد شهرنشینی، به پنجاه در صد روستایی، سی درصد عشایری و بیست در صد شهرنشینی تغییر پیدا کرد و بر اثر آن نیمی از جمعیت ایلیاتی ایران از بین رفتند. رضاشاه با سفر به ترکیه و دیدن دنیای جدید، تصمیمات جدیدی اتخاذ نمود، که جامعه ایرانی را با چالش‌های جدید مواجه نمود؛ زیرا او به این نتیجه رسید، که جامعه ایران، باید در ظاهر شبیه اروپایی‌ها شود و این کار جز با پارادایم پوشش اجباری، امکان پذیر نبود؛ اما نتیجه این پارادایم، جز خودکشی و خانه‌نشینی کردن زنان ایرانی، نتیجه دیگری برای جامعه ایرانی در بر نداشت. در نهایت پهلوی اول با پارادایم نخبه‌کشی و خانه‌نشینی کردن نخبگان، مانع چرخش قدرت در سطح جامعه شد و سرانجام نتایج پارادایم‌های کودتا، اسکان اجباری و پوشش اجباری در کنار پارادایم نخبه‌کشی قرار گرفت و زمینه سقوط و اخراج پهلوی اول را فراهم نمود.

پهلوی دوم به مثابه پدرش، با پارادایمی به نام کودتا، تمامی دستاوردهای سالیان متمادی ایرانیان، در زمینه حاکمیت ملی را از بین برد؛ زیرا کودتای ۱۳۳۲ ش، همانند کودتای ۱۲۹۹ ش، با نقشه بیگانگان رقم خورد. با این کودتا، استعمارگران، سلطنت‌طلبان و تطمیع‌شدگان، به منافع خود رسیدند. بنابراین پهلوی دوم به فکر تثبیت قدرتش در جامعه افتاد. این بود که پارادایم اصلاحات ارضی را برای جامعه مفید دید و به فکر عملیاتی آن در سطح جامعه افتاد. بر این اساس او این پارادایم را در سه مرحله، در جامعه به اجرا درآورد. تا نخست قدرت مالکان بزرگ را به نفع قدرت دولتی بشکند و دوم: از یک انقلاب سوسیالیستی در سطح جامعه جلوگیری نماید و در مرحله سوم: در صورت امکان زمینه انتقال جامعه را از مرحله کشاورزی به مرحله صنعتی را فراهم آورد. اما به نظر کارشناسان از جمله باربر، اصلاحات ارضی با موفقیت همراه نشد؛ زیرا نیمی از روستاییان صاحب زمین نشدند، نیمی دیگر هم صاحب زمین‌های نامرغوب و بی‌کیفیت شدند که به زحمت می‌توانستند از آن محصولی به دست آورند. هر چند تا حدودی قدرت بزرگ مالکان شکسته شد، اما قدرت جدیدی به نام مباشر و کدخدا جایگزین آن شد.

جمعیت جامعه، از مرحله کشاورزی به مرحله صنعتی انتقال داده شد. اما نتیجه این انتقال، جز آورگی مردم در شهرهای بدون امکانات و توسعه نیافته، چیز دیگری نبود. علاوه بر این اقدامات، پهلوی دوم، از کار گروهی و حزبی در سطح جامعه جلوگیری نمود. اما برای این که وجهه دموکراتیک خودش را حفظ کند، دست به تأسیس احزاب دولتی زد تا با این پارادایم جدید، رهایی یابد. اما او سرانجام پارادایم نظام دو حزبی را هم کنار گذاشت و به صورت رسمی نظام تک حزبی رستاخیزی در جامعه اعلام نمود. پهلوی دوم سرانجام با پارادایم نخبه‌کشی و قتل مدیران سیاسی، زمینه انحطاط و سقوط خود را فراهم آورد. در مجموع، پدر و پسر پهلوی با پارادایم‌هایی همانند، پارادایم کودتا، پارادایم اسکان اجباری، پارادایم پوشش اجباری، پارادایم اصلاحات ارضی، پارادایم نظام تک حزبی و پارادایم نخبه‌کشی زمینه بازتولید نظام سیاسی استبدادی را در سطح جامعه ایرانی، فراهم آوردند.

منابع و ماخذ

- کاتوزیان، محمد علی، (۱۳۸۹)، اقتصاد سیاسی ایران، از مشروطیت تا پایان سلسله پهلوی، تهران، انتشارات مرکز.
- آبراهامیان، یرواند، (۱۳۸۹)، تاریخ مدرن ایران، ترجمه محمد ابراهیم فتاحی، تهران، انتشارات نی.
- جامی، (۱۳۸۷)، گذشته چراغ راه آینده است، تهران، انتشارات ققنوس.
- کاتوزیان، محمد علی، (۱۳۹۱)، ایرانیان از دوره باستان تا دوره معاصر، تهران، انتشارات مرکز.
- آبراهامیان، یرواند، (۱۳۸۶)، ایران بین دو انقلاب، ترجمه احمد گل محمدی و دیگران، تهران، انتشارات نی.
- آبراهامیان، یرواند، (۱۳۹۳)، کودتا، ترجمه ناصر زرافشان، تهران، انتشارات نگاه.
- میلانی، عباس، (۱۳۹۲)، نگاهی به شاه، تورنتو، انتشارات پرشین سیرکل.
- سینیایی، وحید، (۱۳۸۴)، دولت مطلقه، نظامیان و سیاست در ایران، تهران، انتشارات کویر.
- عاقلی، باقر، (۱۳۹۰)، رضاشاه و قشون متحدالشکل، تهران، انتشارات نامک.
- طلوعی، محمود، (۱۳۸۶)، پدر و پسر: ناگفته‌ها از زندگی و روزگار پهلوی‌ها، تهران، انتشارات علم.
- ۱۱- عامری، جواد، (۱۳۹۰)، از رضاشاه تا محمدرضا پهلوی، تهران، انتشارات پارسه.
- ۱۲- فوران، جان، (۱۳۸۹)، مقاومت شکننده: تاریخ تحولات اجتماعی ایران، ترجمه احمد تدین، تهران، انتشارات رسا.
- ملکزاده، مهدی، (۱۳۸۷)، تاریخ انقلاب مشروطه ایران، تهران، انتشارات سخن.
- مروارید، یونس، (۱۳۷۷)، ادوار مجالس قانونگذاری در دوران مشروطیت، تهران، انتشارات اوحدی.
- کاتوزیان، محمد علی همایون، (۱۳۹۱)، دولت و جامعه در ایران: انقراض قاجار و استقرار پهلوی، ترجمه حسن افشار، تهران، انتشارات مرکز.
- اتابکی، تورج، (۱۳۹۱)، جامعه و دولت در عصر رضاشاه، ترجمه مهدی حقیقت‌خواه،

- تهران، انتشارات ققنوس.
- مختاری، رضا، (۱۳۹۲)، پهلوی اول؛ کودتا تا سقوط، تهران، انتشارات پارسه.
- آوری، پتر، (۱۳۹۰)، تاریخ ایران دوره پهلوی، ترجمه مرتضی ثاقب فر، تهران، انتشارات جامی.
- نجاتی، غلامرضا، (۱۳۹۶)، تاریخ سیاسی ۲۵ ساله ایران، از کودتا تا انقلاب، تهران، انتشارات رسا.
- غنی، سیروس، (۱۳۸۹)، ایران؛ برآمدن رضاخان/ برافتان قاجار و نقش انگلیسی‌ها، ترجمه حسن کامشاد، تهران، انتشارات نیلوفر.
- عاقلی، باقر، (۱۳۹۰)، نخست وزیران ایران؛ از مشیرالدوله تا بختیار، تهران، انتشارات جاویدان.
- مهدوی، عبدالرضا هوشنگ، (۱۳۸۹)، سیاست خارجی ایران در دوران پهلوی، تهران، نشر پیکان.
- بر، ویوین، (۱۳۹۵) برساخت‌گرایی اجتماعی، ترجمه اشکان صالحی، تهران، انتشارات نی.
- آرون، ریمون، مراحل اساسی سیر اندیشه در جامعه‌شناسی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
- قدیانی، عباس، (۱۳۸۹)، تاریخ فرهنگ و تمدن ایران در دوره پهلوی دوم، تهران، انتشارات فرهنگ مکتوب.
- امینی، ایرج، (۱۳۸۶)، بربال بحران، زندگی سیاسی علی امینی، تهران، انتشارات ماهی.
- عیسوی، چارلز، (۱۳۶۲)، تاریخ اقتصاد ایران، ترجمه یعقوب آژند، تهران، انتشارات گستر.
- زرین کوب، عبدالحسین، (۱۳۹۲)، تاریخ ایران از آغاز تا سقوط پهلوی، تهران، انتشارات سخن.
- هابدن، استفن، (۱۳۷۹)، روابط بین الملل و جامعه‌شناسی تاریخی، ترجمه جمشید زنگنه، تهران، انتشارات وزرات خارجه.
- همیلتون، گری جی، (۱۳۸۷)، تاریخ نگاری و جامعه‌شناسی تاریخی، ترجمه هاشم

آقاجاری، تهران، انتشارات کویر.

- ناظم الاسلام کرمانی، محمد بن علی، (۱۳۸۷)، تاریخ بیداری ایرانیان، تهران، انتشارات امیرکبیر.
- آوری، پتر، (۱۳۸۹)، تاریخ ایران؛ از نادرشاه تا انقلاب اسلامی، ج ۷، ترجمه مرتضی ثاقب فر، تهران انتشارات جام.
- خلیلی، نسیم، (۱۳۹۰)، انقلاب مشروطیت ایران، تهران، انتشارات ققنوس.
- تنهایی، حسین ابوالحسن، (۱۳۸۹)، جامعه شناسی نظری، تهران، انتشارات بهمن برنا.
- گروندن، ژان، (۱۳۹۱)، هرمنوتیک، ترجمه محمدرضا ابوالقاسمی، تهران، نشر ماهی.
- پالمر، ریچارد، (۱۳۹۰)، علم هرمنوتیک، ترجمه محمدسعید حنایی کاشانی، تهران، انتشارات هرمس.

- Banani,Amin,(1961),The modrnizaion of Iran(1921-1941), standford: standford university press.
- Cronin,stephanie,(1997), The army and the creation of the pahlavi state in iran, (1910-1920),London:I.B.Tauris.
- Abrahamian,ervand,(1982),Iran between tow revolution :Priceton university press.
- Bashiriyeh, hossien,(1989), The state and revolution in iran (1962-1982),London :croom helm .

پیغام
اسلامی